

**جهت تهیه این کتاب می‌توانید با شماره
تلفن‌های ذیل تماس حاصل نمایید.**

۰۲۵-۳۷۷۴۹۲۷۴

۰۹۱۲۶۵۲۵۰۷۰

**همچنین می‌توانید در شبکه‌های
اجتماعی ایتا و تلگرام با شماره فوق
سفارش خود را ثبت فرمایید.**

■ کانال ایتا: nashrehoghoghepoya

■ کانال تلگرام: hoghoghepoyapub

■ کانال پیام رسان بله: pooya_law

■ کانال پیام رسان سروش: pooyalaw

■ فروشگاه اینترنتی: www.hpbook.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همیار اجرای احکام مدنی

جلد اول: مستثنیات دین

مجید عطایی جنتی (قاضی دادگستری)
سوده جورابراهیمیان (دادرس اجرای احکام مدنی)

نشر حقوق پویا

مالکیت مشاعی محکوم علیه در منزل مسکونی

محکوم علیه مالک مشاعی منزلی می‌باشد، در مورد اینکه منزل مسکونی مشاعی می‌تواند جزء مستثنیات دین باشد یا خیر دو نظر وجود دارد:

(نظر اول): ملک مشاعی را نمی‌توان مستثنیات دین تلقی نمود چون جواز تصرفات هر شریک در ملک منوط به اذن و توافق بین شرکاست و حسب ماده ۵۸۲ قانون مدنی، شریک بدون اذن سایر شرکاء امکان تصرف مادی در مال مشاعی را ندارد و مالی که امکان استیفای منفعت از آن نیست مستثنیات دین تلقی نمی‌شود و اموال مشاعی به لحاظ اینکه مالکین مشاعی در جزء جزء مال شریک هستند، مستثنیات دین قابل احراز نیست.

نظر مشورتی شماره ۶۵۲/۷ - ۹۱/۰۴/۰۵ موید این نظر است و بیان می‌دارد: «ملک مشاع مشترک بین زوج و زوجه بابت قدرالسهم زوج نمی‌تواند جزء مستثنیات دین تلقی شود چون جواز تصرفات هر شریک در ملک مشترک منوط به اذن و توافق بین شرکاست؛ لذا توقیف و فروش آن بابت حقوق مالی زوجه مجاز است و جزء مستثنیات دین تلقی نمی‌شود»

(نظر دوم): ملاک مستثنیات دین بودن منزل، سکونت محکوم علیه در آن می‌باشد اعم از اینکه منزل مشاع باشد یا مفروز و چنانچه منزل مسکونی محکوم علیه عرفاً در شان وی و محل سکونت او باشد جزء مستثنیات دین است گرچه وی فقط مالک مشاعی آن باشد.

نظر مشورتی شماره ۷/۹۶/۲۴۵۰ - ۹۶/۱۰/۱۶ موید این نظر می‌باشد و چنین بیان می‌دارد: «با عنایت به اینکه منزل مسکونی که عرفاً محل سکونت محکوم علیه تلقی شود مستثنیات دین می‌باشد، بنابراین در فرض سوال صرف نظر از اینکه محکوم علیه چه شخصی باشد چنانچه منزل مسکونی محکوم علیه (زوج) عرفاً در شان وی و محل سکونت او باشد جزء مستثنیات دین است؛ گرچه فقط مالک مشاعی آن باشد.»

پرونده: چنانچه ملاک عمل مرجع قضایی نظر دوم باشد در خصوص پرونده ذیل، حسب مورد اتخاذ تصمیم می‌نماید. در اجرای حکم محکوم له تقاضای توقیف منزل مشاعی متعلق به محکوم علیه را نمود و محکوم علیه نیز ادعای مستثنیات دین بودن را مطرح می‌نماید برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم باید چند فرض را بررسی نمود :

فرض اول: محکوم علیه در منزل مشاعی تعرفه شده سکونت دارد که با توجه به سکونت مشارالیه و اینکه عرفاً در شأن وی می‌باشد برای جلوگیری از عسر و حرج و حفظ کرامت محکوم علیه، منزل مذکور جزء مستثنیات دین است و قابل فروش نمی‌باشد.

فرض دوم: محکوم علیه در منزل مشاعی سکونت ندارد لذا با توجه به عدم سکونت مشارالیه و اصل وجوب ادای دین و استیفاء محکوم به از تمامی اموال علیه، منزل مذکور جزء مستثنیات دین نیست و قابل توقیف و فروش است.

فرض سوم: محکوم علیه در منزل مشاعی سکونت دارد و دستور فروش ملک صادر و در حال فروش است. در این فرض نیز اگرچه دستور فروش صادر شده تا زمانی که محکوم علیه ساکن است جزء مستثنیات تلقی و پس از آن وجه حاصل از فروش به اندازه قدر السهم علیه قابل توقیف مگر محرز شود مشارالیه قصد تهیه موضوع نخستین را دارد و با توجه به سابقه سکونت در آن منزل این قصد قابل احراز است.

فرض چهارم: محکوم علیه در منزل مشاعی سکونت نداشته و دستور فروش هم صادر شده که با توجه به عدم سکونت محکوم علیه در منزل مسکونی، مستثنیات دین تلقی نمی‌شود لذا سهم محکوم علیه توقیف تا محکوم به از وجه حاصل از فروش منزل مشاعی به اندازه قدرالسهم محکوم علیه وصول شود.

فرض پنجم: محکوم علیه در منزل سکونت داشته ولی با حکم خلع ید مشاعی که توسط شریکش اخذ شده از منزل خلع ید شده است و دستور فروش نیز صادر شده؛ با توجه به عدم سکونت فعلی امکان توقیف وجه حاصل از فروش منزل به اندازه قدرالسهم علیه وجود دارد مگر اینکه محرز شود محکوم علیه قصد تهیه موضوع نخستین (منزل مسکونی) را دارد.

فرض ششم: محکوم علیه در منزل سکونت داشته اما با حکم خلع ید از منزل خلع ید گردیده و دستور فروش نیز صادر نشده؛ با توجه به غیر منقول بودن منزل توقیف آن بلامانع و چنانچه منزل مسکونی با دستور فروش به عوض دیگر تبدیل شود

علی القاعده اجرای رأی از محل آن عوض امکان پذیر مگر محکوم علیه ثابت نماید قصد تهیه موضوع نخستین را دارد.

نظریه شماره ۷/۹۹/۱۳۵۷- ۱۳۹۹/۱۰/۲۳ بیان داشته است: «باتوجه به اینکه منزل مسکونی در نتیجه فروش، از مالکیت محکوم علیه خارج شده است، لذا بحث مستثنیات دین در مورد آن نسبت به وی منتفی است. چنانچه محکوم علیه فاقد منزل متناسب با شان در حالت اعسار باشد، وجه حاصل از فروش منزل که برای تهیه مسکن در نظر گرفته شده و متناسب با شان وی در حالت اعسار باشد، مشمول مستثنیات دین است. با رعایت بند الف ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، منزل جدید جز مستثنیات دین است. چنانچه تهیه و تدارک مستثنیات دین در حدود ماده ۲۴ یاد شده برای شخص محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی باشد، تهیه آن پیش از ادای دین بلا مانع است؛ مگر آن که به تشخیص مرجع قضایی مربوط، موضوع مشمول ماده ۲۵ قانون یاد شده باشد.»

ادعای محکوم علیها مبنی بر مستثنیات دین بودن منزل مسکونی خود

پرونده: چنانچه خانمی محکوم علیها پرونده اجرایی باشد و در اجرای حکم با تقاضای محکوم له منزل متعلق به مشارالیها که با همسرش در آن زندگی می‌کند توقیف شود و در صورت اعتراض وی مبنی بر مستثنیات دین بودن منزل، مرجع قضایی قضایی چه تصمیمی اتخاذ می‌نماید؟

در این خصوص دو نظر وجود دارد که مرجع قضایی با ملاک عمل قرار دادن هر یک از آنها مبادرت به اتخاذ تصمیم می‌نماید.

(نظر اول): با عنایت به اینکه حق مسکن از حقوق اساسی و بنیادین هر فرد است که در اصل ۳۱ قانون اساسی به آن اشاره شده و مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد دانسته شده است و توجه به این موضوع که مستثنیات دین به چه منظوری اعمال می‌شود و مبنای آن چیست؟ که در واقع نفی عسر و حرج و حفظ کرامت و حق حیات هر انسانی است و عدم تسری آن به زنان (جنسی از نوع انسان) و انحصارش به مردان (جنسی از نوع انسان) ترجیح بلامرجح و بر خلاف قانون اساسی و فلسفه مستثنیات دین است و منتهی به تبعیض ناروا می‌گردد. ذکر واژه محکوم علیه که در

مورد بند الف ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی از باب غلبه می‌باشد همانطور که کسی تردیدی ندارد که واژه محکوم له و محکوم علیه مذکور در قانون اجرای احکام مدنی و سایر مواد قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مشمول تمامی نوع انسان‌ها اعم از مرد و زن می‌باشد. از سوی قانون گذار در بند الف ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، منزل مسکونی در شأن محکوم علیه در حالت اعسار را ملاک مستثنی بودن قرار داده است و بر خلاف بند ب و ه ماده ۲۴ و بند الف ماده ۵۲۴ منسوخ آیین دادرسی مدنی که اشاره به افراد تحت تکفل نموده در آخرین اراده خود در بند الف اشاره ای به افراد تحت تکفل ننموده در حالی که مقنن حکیم و در مقام بیان بوده است و این امر بیانگر آن است که قانون گذار مسکن را نیاز هر فرد می‌داند و صرف اینکه زن تحت تکفل مرد (زوج) بوده و نفقه وی بر عهده همسرش است و مسکن نیز جزء نفقه محسوب می‌شود؛ دلیل بر خروج از مستثنیات دین نمی‌باشد مگر آن که زن در منزل همسر زندگی کند که در این فرض چون در منزل متعلق به خود سکونت ندارد و مورد نیازش نیست از مستثنیات دین خارج است.

(نظر دوم:) اصل، وجوب ادای دین و وصول محکوم به از تمامی اموال محکوم می‌باشد، مستثنیات دین خلاف اصل و استثناست، باید مضیق و محدود تفسیر شود و در مقام تردید در شمول یا عدم شمول مستثنیات به اصل رجوع نماییم. همچنین تهیه منزل به عنوان نفقه از تکالیف زوج برای زوجه می‌باشد و با عدم تهیه حق زن در مطالبه و استیفاء آن محفوظ است لذا منزل زن جزء مستثنیات دین نیست.^۱

نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۶۴۲ - ۱۳۹۹/۰۱/۳۰ چنین بیان داشته است: هر چند تهیه مسکن برعهده زوج است، اما چنانچه برای دادرس اجرای احکام مدنی احراز شود که زوج به سبب بیماری یا به هر علت دیگر توان تهیه مسکن برای زوجه را ندارد، به نظر می‌رسد منزل مسکونی متعلق به زوجه که همراه همسرش در آن ساکن است، جز مستثنیات دین وی محسوب می‌شود؛ اما اگر شوهر توان تهیه مسکن در حد شان زوجه را داشته باشد هر چند زوجین در منزل زوجه سکونت داشته باشند، منزل مسکونی در زمره مستثنیات دین نیست.

۱. بر گرفته از نشست قضایی استان مازندران، بخش خرم آباد

اجرای رأی از محل منزل مسکونی مازاد بر شأن محکوم علیه

ماده ۵۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹ درباره فروش مستثنیات دین بیش از حد نیاز و شأن محکوم علیه چنین مقرر داشته است: «در صورت بروز اختلاف نسبت به متناسب بودن اموال و اشیای موصوف در ماده قبل با شوون و نیاز محکوم علیه، تشخیص دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا ملاک خواهد بود. چنانچه اموال و اشیای مذکور بیش از حد نیاز و شوون محکوم علیه تشخیص داده شود و قابل تجزیه و تفکیک نباشد به دستور دادگاه به فروش رسیده، مازاد بر شأن بابت محکوم به یا دین پرداخت می‌گردد.» این نص نسبت به تمام مستثنیات دین به جزء منزل مسکونی همچنان مجری است و قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی به آن تعرض ننموده است.

تبصره یک ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی بیان داشته: «چنانچه منزل مسکونی محکوم علیه بیش از نیاز و شأن عرفی او در حالت اعسارش بوده و مال دیگری از وی در دسترس نباشد و مشارالیه حاضر به فروش منزل مسکونی خود تحت نظارت مرجع اجرا کننده رأی نباشد و به تقاضای محکوم له به وسیله مرجع اجرا کننده حکم با رعایت تشریفات قانونی به فروش رفته و مازاد بر قیمت منزل مناسب عرفی، صرف تأدیه دیون محکوم علیه خواهد شد مگر اینکه استیفای محکوم به، به طریق سهل‌تری مانند استیفاء از منافع بخش مازاد منزل مسکونی محکوم علیه یا انتقال سهم مشاعی از آن به شخص ثالث یا طلبکار امکان‌پذیر باشد که در این صورت محکوم به از طریق مذکور استیفاء خواهد شد.»

ماده ۲۶ آیین نامه قانون مذکور نیز مقرر کرده است: «تشخیص مستثنیات دین مذکور در ماده ۲۴ قانون و کم و کیف آن با رعایت عرف و اوضاع و احوال فعلی شخص، با دادگاه مجری حکم است. دادگاه می‌تواند در صورت نیاز موضوع را به کارشناس ارجاع نماید.»

مأمور اجرا قبل از اقدام به توقیف منزل متعلق به محکوم علیه باید مراتب را به قاضی دادگاه گزارش، تا در صورت تشخیص عدم تناسب منزل با نیاز و شأن محکوم علیه توقیف آن را تجویز کند. در صورت عدم رعایت این موضوع توسط دادورز (مأمور اجرا)، محکوم علیه می‌تواند اعتراض خود را به دادگاه اجرا کننده حکم تقدیم و دادگاه

در صورتی که ادعای محکوم علیه و تناسب منزل با نیاز و شأن وی را احراز کند بلافاصله دستور رفع توقیف از ملک را صادر می‌کند. در مورد تشخیص تناسب مستثنیات با شأن محکوم علیه که در ماده ۵۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا مقرر گردیده؛ منظور دادگاهی است که حکم او لازم الاجرا شده است. بنابراین اگر حکم بدوی توسط مرجع تجدیدنظر فسخ و خود حکم صادر نموده باشد؛ مرجع تشخیص تناسب، دادگاه تجدیدنظر و در سایر موارد دادگاه بدوی است.^۱ لازم به ذکر است که در خصوص مرجع صالح در رویه اختلاف نظر وجود دارد که در نکات بعدی به تفصیل بررسی می‌شود. بنابراین چنانچه منزل مسکونی محکوم علیه بیش از نیاز و شأن عرفی او در حالت اعسارش باشد اجرای رأی از محل مال در حد نیاز و شأن مشارالیه چون از مستثنیات دین است ممنوع می‌باشد و بیش از آن مجاز است.

عبارت "عرفاً در شأن محکوم علیه باشد" منظور از شأن، مرتبه، پایگاه و رتبه بوده و عرفاً نیز دلالت بر این دارد که پایگاه و رتبه محکوم علیه از دید نوعی نه شخص ارزیابی شود. برای مثال محکوم علیه استاد دانشگاهی است که دارای یک باب منزل مسکونی است برای تشخیص اینکه منزل مسکونی مشارالیه عرفاً در شأن اوست باید مسکنی که در شأن چنین استادانی است ملاک قرار گیرد نه میزان تمکن مالی و سایر امتیازات شخصی آن استاد بر دیگر اساتید آن هم در حالت اعسارش. چنانچه شأن این استاد ایجاب نماید که مسکن گران بهایی در منطقه مرفه نشین شهر داشته باشد باید حالت اعسارش فرض و مسکن گران بهای وی توقیف و به فروش برسد. برای تشخیص اعسار نیز همانطور که گفته شد نیاز به صدور حکم اعسار نیست.^۲

اگر مستثنیات دین به اعتبار استفاده ای که محکوم علیه از آن می‌نماید غیر قابل تجزیه باشد و بیش از نیاز و شأن عرفی او در حالت اعسارش نیز باشد مثل منزل مسکونی علی القاعده باید به فروش رسد و وجه حاصل از آن را به دو قسمت تقسیم نمود و آن قسمت که در حد نیاز و شأن محکوم علیه است برداشته و در اختیار وی

۱. دکتر مهاجری و کاظم پور، علی و سید جعفر، آیین دادرسی اعسار از محکوم به، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر

سازان ۱۳۹۷، صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶

۲. شمس، همان، صفحه ۳۷۱ و ۳۷۲

قرار گیرد به گونه‌ای که مالکیت عین منزل مسکونی در حد نیاز و شأن وی در حالت اعسار را تأمین نماید و قسمت دیگر آن برای وصول محکوم به لحاظ شود.^۱ البته فروش در صورتی مجاز دانسته شده است که استیفاء از محل منافع بخش مازاد مثل اجاره دادن یا انتقال سهم مشاعی از آن به محکوم له یا هر شخص دیگری ممکن نباشد. این ماده در عمل می‌تواند عملیات اجرایی را دچار دشواری‌ها و تأخیرهایی نماید از جمله اینکه انتقال سهم مشاعی از منزل مسکونی به له یا شخص دیگر، مسأله چگونگی تصرف هر یک از شرکا و خانواده آنها در منزل مسکونی را در پی خواهد داشت.

با انجام بررسی‌های لازم از طریق تعیین وقت مواجهه حضوری، تحقیق محلی، کارشناسی و ... نهایتاً پس از تشخیص این که منزل مسکونی بیش از نیاز و شأن عرفی محکوم علیه در حالت اعسارش است؛ در بدو امر سعی در ایجاد صلح و سازش بین محکوم له و علیه شود و رضایت آنها در انتقال سهم مشاعی به له یا ثالث به میزان ارزیابی جلب و در صورت عدم توافق دستور فروش منزل مسکونی محکوم علیه یا قید اینکه مثلاً یک سوم از وجه حاصل از فروش مستثنیات دین و غیر قابل توقیف است، را صادر نماید و آن وجه به محکوم علیه پرداخت شود. دادرس و قاضی اجرا در تصمیم خود مهلت معقولی برای محکوم علیه تعیین تا رأساً تحت نظارت واحد اجرا نسبت به فروش منزل و پرداخت آن قسمت از وجه نقد که مشمول مستثنیات نیست اقدام نماید و اگر در مهلت مقرر نسبت به فروش اقدام ننماید با تقاضای محکوم له مأمور اجرا از طریق مزایده نسبت به فروش اقدام می‌کند و آن مقدار از وجه حاصل از فروش که مستثنیات اعلام شده است به محکوم علیه پرداخت می‌شود تا منزل مناسب عرفی برای خود تهیه نماید و از مابقی وجه محکوم به وصول می‌شود.^۲

تبصره یک ماده ۲۴ فرضی را مقرر کرده که منزل مسکونی محکوم علیه بیش از نیاز و شأن عرفی او در حالت اعسارش بوده و مشارالیه حاضر به فروش منزل مسکونی

۱. دکتر شمس، همان، صفحه ۳۸۷، مهاجری، دانشنامه اجرای احکام مدنی، چاپ اول، تهران، انتشارات فکرسازان،

۱۳۹۶، صفحه ۱۵۱

۲. شفیع‌حسین، اجرای احکام مدنی راهکارها و شیوه‌های اجرای احکام مدنی و خانواده، چاپ دوم، قم، انتشارات پویا،

۱۳۹۹، ص ۲۳۰

تحت نظارت واحد اجرا است. این تبصره محدوده نظارت واحد اجرا در فروش منزل مسکونی توسط علیه را مشخص نکرده است. در ماده ۵۹ قانون اجرای احکام مدنی چنین حکمی مقرر و بیان شده است: «محکوم علیه می‌تواند با نظارت دادورز (مأمور اجرا) مال توقیف شده را بفروشد مشروط بر اینکه حاصل فروش به تنهایی برای پرداخت محکوم به و هزینه‌های اجرایی کافی باشد و اگر مال در مقابل قسمتی از محکوم به توقیف شده، حاصل فروش نباید از مبلغی که در قبال آن توقیف به عمل آمده کمتر باشد.» در این ماده نیز جهت استیفای محکوم به از مال توقیف شده به محکوم علیه اجازه فروش تحت نظارت دادورز داده شده است لیکن محدوده نظارت مشخص نشده است.

در رویه و دکترین حقوقی نظراتی ارائه شده به عقیده برخی منظور مقنن از محدوده نظارت آن است که محکوم علیه مراتب فروش را به دادورز اعلام و موافقت او را برای فروش جلب نماید و مراحل فروش نیز با اطلاع دادورز انجام شود و در واقع امتیازی برای محکوم علیه است تا بتواند از طریق فروش مال توقیف شده اش را مدیریت کند.^۱ و آن را به شیوه متعارف مانند هر مالک دیگری بفروشد و چون خریدار می‌داند که فروشنده (محکوم علیه) مالک مال و راضی به فروش مال است مانند هر معامله متعارف دیگری حاضر به پرداخت بهای واقعی آن است که معمولاً بهای بیشتری نسبت به مزایده است که هم به سود محکوم علیه است و هم عملیات اجرایی با سرعت بیشتری ادامه می‌یابد و محکوم له هم بدون مزایده و تشریفات و پیامدهای آن، زودتر به حق خود که وصول محکوم به است می‌رسد. بدیهی است که اعمال حق مالک (محکوم علیه) برای فروش مال توقیف شده به خودی خود، موجب آزادی مال توقیفی یا تأخیر افتادن پرونده اجرایی نمی‌شود و محکوم علیه مایل به فروش متعارف باید به سرعت اقدام کند. علی‌رغم اینکه ترتیب فروش متعارف مال توقیفی در قانون پیش بینی نشده، می‌توان پذیرفت در صورت پیدا شدن خریدار برای مال توقیفی، مراتب از طریق محکوم علیه و خریدار به واحد اجرا اعلام و با هماهنگی و دخالت دادورز نسخه ای از قرارداد تنظیمی میان طرفین در پرونده اجرایی ضمیمه شود و

۱. شمس، همان، صفحات ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱

ثمن نیز در صندوق دادگستری واریز و متعاقب آن دستور آزادی مال صادر شود تا در صورت لزوم و بسته به مال فروخته شده، طرفین نسبت به تنظیم سند و نقل و انتقال رسمی آن اقدام نمایند. محکوم له نیز درگیر هیچ یک از این مراحل نمی‌شود تا در راه وصول محکوم به، به سختی و مشقت کمتری دچار شود. طبق ماده ۵۹ ق.ا.ا.م در صورتی به محکوم علیه اجازه داده می‌شود که به این شیوه مال را بفروشد که اگر مال توقیفی در قبال تمام محکوم به و هزینه‌های اجرایی توقیف شده باشد حاصل فروش نباید کمتر از محکوم به و هزینه‌های اجرایی باشد و اگر مال در مقابل قسمتی از محکوم به توقیف شده باشد حاصل فروش نباید کمتر از مبلغی که مال در ازای آن توقیف شده، باشد.^۱

در فروش طبق تبصره ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی پس از تشخیص اینکه منزل مسکونی بیش از حد نیاز و شأن عرفی محکوم علیه است، منزل در هر صورت فروخته می‌شود و منوط به این نیست که حاصل فروش به اندازه محکوم به یا هزینه‌های اجرایی باشد یا کمتر از مبلغی که مال در ازای آن توقیف شده، نباشد. با فروش منزل مسکونی محکوم علیه ابتدا قسمتی از ثمن که جزء مستثنیات است را برای تهیه منزل مناسب عرفی برداشت و مابقی ثمن صرف تأدیه محکوم به و هزینه‌های اجرایی شود که ممکن است کفاف تمامی محکوم به و هزینه‌های اجرایی یا بخشی از آن را بنماید.

آیا اعلام محکوم علیه مبنی بر قصد وی به فروش مال از طریق متعارف؛ عملیات راجع به مزایده آن مال را متوقف یا به تأخیر می‌اندازد؟

با توجه به اینکه موارد توقیف و تأخیر عملیات اجرایی استثناء و منصوص می‌باشد و در این باره نصی وجود ندارد لذا موجب تأخیر و توقف عملیات اجرایی نمی‌شود اما در عمل تا روشن شدن نتیجه اقدام محکوم علیه به فروش مال توقیفی در زمان متعارف به دلالت ماده ۵۹ ق.ا.ا.م مزایده به تأخیر می‌افتد و اگر محکوم له نیز مخالفت ننماید دادن فرصت بیشتری به محکوم علیه برای فروش بلامانع است. لذا همان طور که حسب ماده ۵۳ ق.ا.ا.م محکوم علیه می‌تواند یک بار قبل از شروع به عملیات راجع

به فروش توسط واحد اجرا، درخواست تبدیل مال را بنماید در این مورد نیز قبل از شروع به عملیات راجع به فروش، می‌تواند قصد خود را مبنی بر فروش اعلام کند. قبل از شروع به عملیات راجع به فروش منظور تا پیش از فرستادن آگهی مزایده برای انتشار در روزنامه است، تا زمانی‌که اشخاص ثالثی وارد عملیات اجرایی در مرحله مزایده نشوند می‌توان عملیات راجع به فروش را به تأخیر انداخت تا محکوم علیه به شیوه متعارف آن را بفروشد و باید در صورت تنزل یا افزایش قیمت فروش مراتب را به واحد اجرا اعلام نماید.

در هر حالتی که محکوم علیه بدون هماهنگی واحد اجرا و قاضی دادگاه مال توقیف شده را بفروشد به دلالت ماده ۶۶۳ قانون مجازات اسلامی اقدام وی دارای جنبه جزایی است و فک پلمپ محل وقوع مال توقیفی نیز مشمول ماده ۵۴۳ ق.م.ا. است و قاضی دادگاه کیفری با بررسی جمیع جهات موضوع تعدد جرم را نیز مدنظر قرار خواهد داد.

فرض دیگری که در تبصره یک ماده ۲۴ قانون مزبور مقرر شده این است که پس از تشخیص عدم تناسب منزل مسکونی با شأن محکوم علیه، وی حاضر به فروش منزل تحت نظارت واحد اجرا نباشد؛ در این وضعیت واحد اجرا از ۳ طریق هر کدام که سهل تر است نسبت به استیفاء محکوم به اقدام می‌نماید:

- ۱ - استیفاء محکوم به از محل منافع بخش مازاد.
 - ۲ - انتقال سهم مشاعی از منزل مسکونی به محکوم له یا ثالث.
 - ۳ - فروش کل منزل متعلق به محکوم علیه با تقاضای محکوم له.
- استیفاء محکوم به از محل منافع بخش مازاد بدین معنی است که برای مثال اگر امکان اجاره بخش مازاد منزل مسکونی وجود داشته باشد از این روش استفاده و از اجاره بهای آن محکوم به اخذ شود که حسب محکوم به و هزینه‌های اجرایی و میزان اجاره بهای دریافتی این روش ممکن است مستلزم طی دوره زمانی باشد که طولانی شدن عملیات اجرایی را به دنبال داشته باشد که این امر بدون رضایت محکوم له و همکاری محکوم علیه دشوار به نظر می‌رسد.

انتقال سهم مشاعی از منزل به محکوم له یا ثالث در صورت توافق محکوم علیه و محکوم له یا محکوم علیه و ثالث بدون برگزاری مزایده و طی تشریفات آن به نظر

امکان پذیر است و در غیر این صورت مستلزم فروش سهم مشاعی منزل از طریق مزایده می‌باشد. بدین صورت که با توجه به تشخیص قاضی دادگاه مبنی بر این که برای مثال یک دوم منزل مسکونی جزء مستثنیات و مابقی مازاد بر شأن و نیاز محکوم علیه می‌باشد. یک دوم از منزل که سه دانگ آن می‌باشد به مزایده گذاشته و فروخته شود و از تمامی حاصل فروش محکوم به وصول گردد.

روش دیگر فروش کل منزل با تقاضای محکوم له از طریق مزایده و طی تشریفات قانونی آن است که پس از فروش، حاصل فروش به دو قسمت تقسیم و سهم محکوم علیه برای تهیه منزل عرفی به وی تحویل و قسمت دیگر برای وصول محکوم به و هزینه‌های اجرایی لحاظ گردد.

اگرچه در مورد مال غیر منقول ماده ۵۱ قانون اجرای احکام مدنی توقیف مقدار مشاعی از مال که معادل محکوم به و هزینه‌های اجرایی باشد را مقرر کرده است اما در رویه قضایی در مورد فروش منزل مازاد بر نیاز و شأن محکوم علیه حسب تبصره یک ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی که قانون مؤخر خاص است پیرو تقاضای محکوم له کل منزل را به فروش می‌رساند. تشخیص این امر که راه سهل برای وصول محکوم به کدامیک از راه‌های فوق می‌باشد حسب مورد با توجه به محتویات پرونده اجرایی و روند اجرا به تشخیص قاضی و دادرس مجری حکم است چرا که در روند اجرایی فروش شش دانگ یک باب منزل مسکونی از طریق مزایده که از قیمت پایه شروع و به بالاترین قیمت فروخته می‌شود؛ خریدار بیشتر و احتمال فروش بیشتری از فروش سهم مشاعی (دو دانگ، سه دانگ، و ...) از منزل را دارد و مانع تجدید مزایده می‌گردد. و از سویی زمانیکه شش دانگ منزل فروخته شود ارزش بیشتری دارد تا اینکه سهم مشاعی از آن ملک بخواهد فروخته شود چرا که به خاطر ایجاد حالت اشاعه، خریدار کمتر و ارزش کمتری پیدا می‌کند و این به ضرر محکوم علیه و محکوم له است. همچنین فروش سهم مشاعی از منزل مسکونی که غیر قابل تجزیه است حاصلی جزء اختلاف بین شرکا در چگونگی تصرف و ثمره ای جزء طرح دعاوی مختلف از قبیل خلع ید مشاعی، دستور فروش و ... ندارد. فروش مشاعی منزل برای طرفین هم در نهایت فروش کل منزل برای رفع حالت اشاعه و در نتیجه بیرون رفتن محکوم علیه از منزل را در پی خواهد داشت.

بنابراین در صورت عدم همکاری محکوم علیه به فروش منزل تحت نظارت واحد اجرا و عدم توافق و همکاری طرفین به استیفاء از محل منافع بخش مازاد و یا انتقال سهم مشاعی؛ به نظر سهل ترین روش فروش کل منزل با تقاضای محکوم له می باشد. اداره حقوقی طی نظریه شماره ۷/۴۵۵۲ - ۷۷/۰۹/۱۱ بیان داشته است: «اگر منزل مسکونی مدیون زاید بر نیاز او باشد به وسیله اجرای احکام به فروش می رسد و با منظور نمودن ثمن، منزل متناسب با نیاز مدیون تهیه و بقیه ثمن حاصل از فروش طبق مقررات به محکوم له داده می شود»

نظریه شماره ۷/۹۸/۶۴۲ - ۹۹/۰۱/۳۰ بیان می دارد: «منظور از عبارت "مازاد بر قیمت منزل مناسب عرفی" مندرج در تبصره یک ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴ این است که باید قیمت خرید منزل مسکونی مناسب در اختیار محکوم علیه فرض سوال قرار گیرد و این بخش از ثمن منزل فروخته شده جزء مستثنیات دین است و موجبی ندارد تا اجرای احکام در خصوص اینکه محکوم علیه با مبلغ مذکور ملک خریداری و یا منزل استیجاری تهیه می کند، مداخله کند».

قابل توقیف بودن منزل تهیه شده از طرف زوج برای زوجه حسب ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی

پرونده: اگر بودن زن و شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می تواند حسب ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی مسکن جداگانه ای اختیار کند. در صورت حصول شرایط مقرر در این ماده، شوهر مکلف در جهت تهیه مسکن، مسکنی جداگانه برای زن تهیه نماید، آیا این مسکن در قبال دین شوهر قابل توقیف است؟

چنانچه مسکن به زوجه منتقل شده باشد و مالک آن باشد چون دیگر مال زوج نیست امکان توقیف آن در قبال بدهی زوج نمی باشد و اگر مسکن به نام زوج باشد نظر به اینکه مطابق قانون شوهر مکلف شده برای زن مسکن تهیه کند نه اینکه مسکن را به او منتقل نماید و می تواند مسکنی برای زوجه اجاره کند و چون محل سکونت فعلی زوج به عنوان مالک آن نیست لذا مورد نیاز و ضروری زوج نبوده و در قبال بدهی اش قابل توقیف و فروش است.

عدم شمول "وسایل و ابزار کار" به "محل کار" و قابل توقیف بودن محل کار

با توجه به اینکه بند «ه» ماده ۲۴ ق.ن.ا.م.م صرفاً وسایل و ابزار کار را جزء مستثنیات دین به شمار آورده و وسایل و ابزار کار به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت. نظر به اینکه تفاوت آشکاری بین وسایل و ابزار کار با محل کار وجود دارد و با عنایت به تفسیر مضیق مستثنیات دین و اصل وجوب ادای دین، نمی‌توان بند(ه) را موسع تفسیر نمود و شامل محل کار دانست. لذا عرفاً و قانوناً محل کار وسیله و ابزار کار تلقی نمی‌شود بنابراین برای وصول محکوم به و هزینه‌های اجرایی، قابل توقیف و فروش می‌باشد. برای مثال دفتر وکالت وکیل، مطب پزشک، محل کار آنهاست و قابل توقیف و فروش می‌باشد.

نظر مشورتی شماره ۷/۹۲/۱۲۲ - ۹۲/۰۱/۳۱ بیان داشته است: «با توجه به بند «واو» ماده ۵۲۴ ق.آ.د.م (بند ه م ۲۴ ق.ن.ا.م.م) وسایل وسایل و ابزار کار و پیشه کسبه و پیشه وران و کشاورزان و سایر اشخاصی که وسیله امرار معاش محکوم علیه و افراد تحت تکفل آنهاست را در ردیف مستثنیات دین قرار داده است و با عنایت به اینکه عرفاً و قانوناً محل کار با وسایل و ابزار کار تفاوت دارد، نمی‌توان محل کار را هم مانند ابزار کار مشمول این بند قرار داد. بنابراین توقیف سر قفلی مغازه، جهت استیفای مهریه از ناحیه زوجه بلامانع است؛ اما مزایده و انتقال آن تا زمانی که آن حق فعلیت پیدا نکرده است مجاز نیست.»

نظریه شماره ۷/۹۶/۲۱۴۸ - ۹۶/۰۹/۱۴ نیز مؤید مراتب فوق می‌باشد: «قانون گذار ابزار کار کسبه و کشاورزان و سایر اشخاصی را که برای امرار معاش ضروری آنها و افراد تحت تکفلشان لازم است، در ردیف مستثنیات دین قرار داده است، با عنایت به اینکه مغازه و سر قفلی جزء وسایل و ابزار کار تلقی نمی‌شود و با توجه به اصل وجوب ادای دین، مغازه و سر قفلی جزء مستثنیات دین تلقی نمی‌گردد.»

شمول یا عدم شمول مستثنیات دین نسبت به وسیله نقلیه

برای اولین بار به موجب بند «و» الحاقی به ذیل ماده ۶۹ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۵۵ که توسط شورای عالی قضایی در سال ۱۳۶۰ مصوب شد، وسیله رفت و آمد معمولی

می‌شود. بنابراین مقصود از تلفن مورد نیاز مذکور در بند "واو" ماده ۲۴ ق.ن.ا.م.م.ا.م.م. از خط و گوشی تلفن است. آنچه ملاک است این است که خط و گوشی تلفن «مورد نیاز» محکوم علیه باشد و تشخیص مورد نیاز بودن با دادگاه اجرا کننده حکم است و قیمت فی نفسه تعیین کننده نیست، بلکه نوع و نحوه کاربردی که تلفن برای رفع نیاز محکوم علیه دارد ملاک تشخیص «مورد نیاز بودن» است.

قابلیت توقیف یا عدم توقیف خط رند و گوشی گران قیمت

پرونده: چنانچه محکوم علیه دارای یک خط رند و گوشی گران قیمت باشد آیا توقیف و فروش این خط و گوشی برای وصول محکوم به امکان پذیر می‌باشد؟
برای پاسخ به سوال فوق باید قائل به تفکیک شد:

فرض اول: «اگر محکوم علیه از خط تلفن برای ارائه خدمتی استفاده می‌کند و مراجعین وی تنها از طریق آن خط تلفن امکان تماس با وی را داشته باشند و ارائه خدمات منوط و وابسته به آن خط تلفن می‌باشد و به عنوان «ابزار کار و حرفه» شخص و مورد استفاده و نیاز وی است و با فروش این خط امکان دسترسی مراجعین به وی در نتیجه امکان امرار معاش محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی از بین می‌رود. لذا باید پذیرفت خط تلفن با شماره مشخص از وسایل و ابزار کار وی تلقی شده و قابل بازداشت و فروش نیست.»^۱

فرض دوم: محکوم علیه از خط تلفن به عنوان ارائه خدمات یا ابزار کار و خدمت استفاده نمی‌کند و در واقع، استفاده شخصی است نه حرفه ای، در فرض گران قیمت بودن خط به جهت رند بودن شماره یا به هر دلیل دیگر با توجه به اصل قابلیت توقیف و بازداشت تمامی اموال مدیون برای پرداخت دین و تفسیر مضیق موارد استثناء و با عنایت به ماده ۵۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی و تبصره ۱ ماده ۲۴ ق.ن.ا.م.م.ا.م.م. اموال مازاد بر نیاز مدیون با رعایت تناسب شأن و نیاز محکوم علیه تحت نظر دادگاه فروخته خواهد شد. بنابراین در این فرض خط تلفن رند و گران قیمت به فروش خواهد رفت و شخص می‌تواند با تهیه خط جدید و اعلام آن به مخاطبان، رفع نیاز نماید. در هر

فرض فوق چنانچه گوشی تلفن همراه، لوکس و به نسبت گران قیمت باشد در اجرای ماده ۵۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی بازداشت و فروش آن زیر نظر مأمور اجرا، برای تهیه گوشی ارزان تر از حاصل فروش و دادن محکوم به از باقی مانده آن مجاز است.^۱

۷-۳. مبلغی که در ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می‌شود، مشروط بر اینکه پرداخت اجاره بها بدون آن موجب عسر و حرج گردد و عین مستأجره مورد نیاز مدیون بوده و بالاتر از شأن او نباشد

در قوانین سابق علی رغم اینکه مسکن به عنوان مستثنیات دین شمرده شده بود لیکن ذکری از ودیعه مسکن نیامده بود و این موضوع منجر به اختلاف در رویه شده بود. عده ای معتقد بودند منزل جزء مستثنیات دین است و به طریق اولی ودیعه مسکن نیز باید جزء مستثنیات دین باشد. اکثریت معتقد بودند مسکن که جزء مستثنیات دین تعریف خاص دارد و چون ادای دین از ضروریات است و مستثنیات دین محدود به نص است و افزودن به دامنه مستثنیات دین، خارج از آن چیزی است که در قانون تصریح شده لذا ودیعه مستثنیات دین نیست.^۲

قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ در بند «ز» ماده ۲۴ برای اولین بار چنین مقرر نمود: «مبلغی که در ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می‌شود، مشروط بر اینکه پرداخت اجاره بها بدون آن موجب عسر و حرج گردد و عین مستأجره مورد نیاز مدیون بوده و بالاتر از شأن او نباشد.» تصویب این بند به اختلاف نظرهای موجود پایان داد و از سویی قانون گذار بدون ذکر عنوان خاصی عنوان کلی «مبلغی که» را آورده است تا هر مبلغی صرف نظر از ماهیت آن که در ضمن عقد اجاره پرداخت می‌شود جزء مستثنیات دین باشد.

نص بند (ز) ماده ۲۴ قانون مذکور اگرچه به دلالت عام و مطلق آن شامل اجاره هر مالی می‌شود اما باید آن را به بند الف ماده ۲۴ معطوف نمود لذا بند (ز) شامل اجاره امکان مسکونی است و منصرف از اماکن تجاری است.^۳

۱. شاه حسینی، همان، چاپ سوم، ص ۵۷

۲. مهاجری، اعسار از هزینه دادرسی، ص ۲۴۶

۳. شمس، همان، ص ۳۸۰

منقول و توقیف آن، مال از دسترس مالک خارج و به حافظ سپرده می‌شود که با این اقدام فلسفه مستثنیات دین که جلوگیری از عسر و حرج و حفظ کرامت و حق حیات مدیون است نادیده گرفته می‌شود و از سویی دیگر اجرای حکم از محل مستثنیات دین از نوع منقول علی رغم وجود حکم محکومیت ممنوع است، به طریق اولی در اجرای قرار تأمین خواسته که هنوز محکومیتی ثابت نشده است باید این ممنوعیت لحاظ شود. بنابراین در اجرای قرار تأمین خواسته توقیف مستثنیات دین که منقول است ممنوع می‌باشد.

۵-۳-۳. مرجع صالح در تشخیص مستثنیات دین

در مورد اینکه اتخاذ تصمیم و تشخیص مستثنیات دین بر عهده دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا، دادگاه صادر کننده اجراییه، دادگاه مجری نیابت و یا قاضی و دادرس اجرای احکام مدنی می‌باشد اختلاف نظر وجود دارد و این اختلاف دیدگاه‌ها به تفکیک بررسی می‌شود.

اختلاف نظر در مورد مستثنیات دین بودن یا نبودن اموال توقیفی و فروش آن بدون شک اشکال و ابهام در مفاد حکم نیست بلکه ایراد و اشکالی در کیفیت اجرای حکم تلقی می‌شود.

مطابق ماده ۲۵ قانون اجرای احکام مدنی: «هرگاه در جریان اجرای حکم اشکالی پیش آید دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می‌شود رفع اشکال می‌نماید.» و مطابق ماده ۵ قانون مذکور، دادگاه مزبور دادگاه بدوی یا همان صادر کننده اجراییه است.

به عقیده برخی ظاهر ماده ۵۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر کرده است: «در صورت بروز اختلاف نسبت به متناسب بودن اموال و اشیای موصوف در ماده قبل با شوون و نیاز محکوم علیه، تشخیص دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا، ملاک خواهد بود. چنانچه اموال و اشیای مذکور بیش از حد نیاز و شوون محکوم علیه تشخیص داده شود و قابل تجزیه و تفکیک نباشد به دستود دادگاه به فروش رسیده، مازاد بر شأن، بابت محکوم به یا دین پرداخت می‌گردد.» و مطابق ماده یک ق.ا.م. دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا در واقع همان دادگاه صادر کننده حکم قطعی

است و در صورت صدور حکم قطعی از سوی دادگاه تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر صادر کننده حکم لازم الاجرا است و غیر از دادگاه نخستین و صادر کننده اجراییه می باشد اما با عنایت به اموال و قواعد حاکم بر این موضوع و اینکه اساساً ایراد و اشکال طرح مستثنیات دین اشکال اجرایی است و اشکال و ایراد مربوط به مفاد حکم نبوده و اصولاً رفع این اشکال در صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به عنوان مرجع که حکم زیر نظر آن اجرا می شود، می باشد. لذا باید عبارت ماده ۵۲۵ را حمل بر مسامحه نمود و دادگاه صادر کننده اجراییه صالح به رسیدگی است. اداره حقوقی طی نظریه شماره ۷/۵۲۲ - ۷۱/۰۲/۰۵ چنین نظر داده بود: «اموالی که برای اجرای حکم توقیف نمی شوند در ماده ۶۵ ق.ا.م.پیش بینی شده است. تشخیص مورد و انطباق آن با مقررات مذکور، با عنایت به شأن و موقعیت اجتماعی محکوم علیه و عرف محل، بر عهده مرجع اجرا کننده حکم است.» . این نظرنیز چنین مورد انتقاد قرار گرفته که هر چند استدلال مقدم الذکر مبنی بر صلاحیت دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می شود، موافق اصول و قواعد می باشد اما این نظر مطرح می شود که عدم شناسایی دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا در رسیدگی به مستثنیات دین و حمل آن به مسامحه مقنن در نوشتن عبارت موضوع ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م. اجتهداد در مقابل نص بوده و چنین جوازى موجود نیست. تمسک به مسامحه قانون گذار در تحریر عبارات قانونی و انکار نص مقررات و تفسیر قوانین به سلايق شخصی هر چند موافق روح سایر قوانین خطری است که نقض قانون را در پی دارد لذا به نظر می رسد تفسیر مزبور غیر صحیح و ناوارد است و با توجه به متن قانون باید دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا را صالح شناخت و نظریه ۷/۵۲۲ اداره حقوقی زمانی صادر شده است که آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ تصویب نشده بود و در آیین دادرسی سابق هم حکمی نسبت به آن وجود نداشته و به استناد ق.ا.م. مطرح گردیده است که در جای خود تا قبل از تصویب ماده ۵۲۵ مرقوم معتبر بوده و قابل تسری به زمان کنونی نیست.^۱

دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا حسب مورد ممکن است دادگاه نخستین یا دادگاه تجدیدنظر باشد چنانچه رأی دادگاه نخستین در دادگاه تجدیدنظر تایید یا

۱. شاه حسینی، همان، چاپ اول، صفحه ۷۱ و ۷۲

فسخ و رأی جدیدی صادر شود. در این دو مورد دادگاه تجدیدنظر دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا شمرده می‌شود. اما اگر حکم صادره غیر قابل تجدیدنظر یا در مهلت مقرر تجدیدنظر خواهی نشود، دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا همین دادگاه نخستین است.

برخی دیگر معتقدند به موجب ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م فصل اختلاف نسبت به متناسب بودن اموال و اشیای موصوف در ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا است. اما اختلاف در پرونده اجرایی دادگاهی بروز می‌کند که حکم توسط آن اجرا می‌شود که این دادگاه ممکن است خود دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا باشد که خود تصمیم می‌گیرد. اما اگر دادگاهی که حکم توسط آن اجرا می‌شود خود دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا نباشد چون صلاحیت رسیدگی به اختلاف نسبت به مستثنیات را ندارد برای فصل اختلاف با تهیه بدل مفید، پرونده را به دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا ارسال تا بر اساس نظر آن مرجع اقدام کند. ارسال پرونده اجرایی برای فصل اختلاف نسبت به مستثنیات دین، موجب دشواری واحد اجرای احکام و تأخیر در استیفاء محکوم له می‌شود و شاید برای پیشگیری از این دشواری‌ها و تأخیر بوده که برخی حقوقدانان علی‌رغم صراحت ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م آن را حمل بر مسامحه نموده و به استناد برخی آرای که قبل از تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹ صادر شده، بر صلاحیت دادگاهی که حکم تحت نظر یا توسط آن اجرا می‌شود نظر داده‌اند.

به ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م ایراد وارد است؛ زیرا مستثنیات دین ویژگی بارزی ندارد که صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم قطعی را ایجاد کند. با این همه، نص ماده ۵۲۵ همچنان در این باره مجراست و اگرچه تبصره ماده ۲۴ ق.ن.ا.م.م مسئولیت‌هایی را برای مرجع اجرا کننده رأی پیش بینی کرده اما این نص با توجه به موضوع آن نمی‌تواند ناسخ آن بخش از ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م درباره صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا باشد؛ افزون بر آن در ماده ۲۹ ق.ن.ا.م.م برخی مقررات از جمله ماده ۵۲۴ ق.آ.د.م نسخ گردیده اما تعرضی به ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م نشده و این نص همانند گذشته معتبر است.^۱

در عمل نیز بین اینکه در خصوص موضوع مستثنیات دین قاضی یا دادرس علی البدل اجرای احکام مدنی اظهار نظر نمایند یا دادگاه صادر کننده اجراییه یا دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا، رویه مختلفی وجود دارد: بر خلاف قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۷۹، مطابق قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و آیین نامه اجرایی قانون مذکور با آخرین اصلاحات در سال ۱۳۹۵، واحد اجرای احکام مدنی به صورت متمرکز تشکیل و رییس واحد اجرای احکام مدنی، رییس حوزه قضایی یا معاون وی و در کلان شهرها سرپرست مجتمع قضایی یا معاون وی می‌باشد. پرونده‌های اجرای احکام مدنی تحت نظر دادگاه صادر کننده رأی بدوی یا اجراییه با ارجاع به یکی از دادرسان علی البدل مطابق قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و سایر قوانین و مقررات مربوط اجرا می‌شود و تبصره یک ماده ۳۴ آیین نامه تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر کرده با نظر رییس حوزه قضایی و موافقت رییس کل دادگستری استان به تعداد لازم دادرس علی البدل خواهد داشت.

تبصره ۲ ماده ۳۴ آیین نامه مذکور نیز بیان شده است: «در ساختار و نحوه فعالیت و ساماندهی واحدهای اجرای احکام مدنی بر اساس ضوابط قانونی و دستور العمل مصوب رییس قوه قضاییه می‌باشد». در همین راستا دستور العمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی مصوب ۹۸/۰۷/۲۴ رییس قوه قضاییه در ماده ۶ نیز مقرر کرده است: «پس از ارجاع پرونده به واحد اجرا، دادرس اجرای احکام به عنوان دادرس علی البدل دادگاه مجری حکم، عهده دار کلیه امور اجرای احکام از جمله اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، اعطای مرخصی محکومان مالی و اتخاذ تصمیم در خصوص اعتراض به نحوه اجرا می‌باشد. این امر مانع از اعمال نظارت دادگاه صادر کننده رأی بر فرایند اجرای حکم نمی‌باشد».

بنابراین به عقیده برخی دیگر با توجه به اینکه احراز صحت مزایده، دستور تملیک و رسیدگی احراز مستثنیات دین و رسیدگی به رفع اختلاف نسبت به متناسب بودن اموال توقیفی با شأن و نیاز محکوم علیه از امور قضایی مربوط به واحد اجراست؛ در حوزه‌های قضایی که واحد متمرکز اجرای احکام ایجاد و دارای دادرس علی البدل اجرای احکام می‌باشد، بر عهده دادرس علی البدل اجرای احکام است.

نظریات اداره حقوقی به شرح ذیل مؤید همین نظر است:

نظریه شماره ۷/۹۸/۱۴۳۵ - ۹۸/۱۰/۳۰ در پاسخ به این سوال که آیا دادرسان زن اجرای احکام مدنی می‌توانند در مواردی از جمله تأیید مزایده و تعیین مستثنیات دین از قانون اجرای احکام که بر دادگاه محول شده تصمیم‌گیری و اظهارنظر نمایند؟ چنین بیان داشته است: «به موجب ماده ۶ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مصوب ۹۸/۰۷/۲۴ ریاست محترم قوه قضاییه، پس از ارجاع پرونده به واحد اجرا، دادرس اجرای احکام به عنوان دادرس علی‌البدل دادگاه مجری حکم، عهده دار کلیه امور اجرای احکام از جمله ماده ۳ ق.ن.ا.م. اعطای مرخصی محکومان مالی و اتخاذ تصمیم در خصوص اعتراض به نحوه اجرا می‌باشد؛ این امر مانع از اعمال نظارت دادگاه صادر کننده رأی بر فرایند اجرای حکم نمی‌باشد». بنابراین اولاً احراز صحت مزایده، دستور تملیک و معرفی نماینده جهت امضای سند و احراز مستثنیات دین با توجه به اینکه از امور قضایی مربوط به اجراست بر عهده دادرس علی‌البدل اجرای احکام است؛ ثانیاً با توجه به ارجاع امور قضایی مربوط به اجرا به مقام قضایی یاد شده، موجبی برای مداخله مستقیم دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود در امور مذکور در حوزه‌های قضایی که واحد متمرکز اجرای احکام ایجاد و دارای دادرس علی‌البدل اجرای حکم می‌باشد، نیست و موجب نقض غرض است.

نظریه شماره ۷/۹۹/۳۳ - ۹۹/۰۲/۰۷ در خصوص اختیارات دادرسان اجرای احکام مدنی عین مراتب نظر فوق را تأیید کرده است.

در جدیدترین نظریات اداره حقوقی به شماره ۷/۹۹/۲۰۳ - ۹۹/۰۴/۳۱ و شماره ۷/۹۹/۶۵۸ - ۹۹/۰۶/۰۱ بیان شده است: «اگرچه ماده ۵۲۵ آ.د.م مقرر داشته در صورت بروز اختلاف نسبت به متناسب بودن اموال و اشیاء موصوف در ماده قبلی با شوون و نیاز محکوم علیه، تشخیص دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا ملاک خواهد بود.» اما با عنایت به اینکه ماده مذکور ناظر به ماده ۵۲۴ قانون یاد شده می‌باشد و این ماده طبق ماده ۲۹ ق.ن.ا.م.م مصوب ۱۳۹۴ صریحاً نسخ گردیده و ماده ۲۴ قانون اخیر الذکر جایگزین آن شده است و ماده یک قانون اخیر الذکر توقیف اموال محکوم علیه را با رعایت مستثنیات دین مقرر داشته و در ماده ۲۰ همین قانون مرجع اجرا کننده رأی مکلف به شناسایی اموال محکوم علیه و توقیف آن به میزان محکوم به،

شده و در موارد ۲ و ۲۴ نیز مرجع اجرا کننده اختیار استیفاء محکوم به از اموال توقیف شده با رعایت مستثنیات دین و فروش منزل مسکونی بیش از نیاز و شأن عرفی محکوم علیه در حالت اعسار داده شده است می‌توان نتیجه گرفت با لازم الاجرا شدن ق.ن.ا.م.م مصوب ۱۳۹۴، مرجع تشخیص نیاز و شأن عرفی محکوم علیه برای ماده ۶ دستورالعمل ساماندهی و تسریع اجرای احکام مدنی مصوب ریاست قوه قضاییه، دادرسی اجرا کننده حکم لازم الاجراست.

برخی نیز مطابق ظاهر ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م همچنان دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا حسب مورد دادگاه بدوی یا تجدیدنظر را صالح به رسیدگی می‌دانند و برخی دیگر مطابق نص ماده ۵۲۵ قانون مذکور به نحوی که تفسیر شد؛ دادگاه صادر کننده اجراییه را در این خصوص صالح می‌دانند. که ماده ۲۶ آیین نامه اجرایی قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸ در تایید این نظر می‌باشد و مقرر کرده تشخیص مصادیق مستثنیات دین مذکور در ماده ۲۴ قانون با دادگاه مجری حکم است.

اداره حقوقی هم طی نظریه شماره ۷/۹۳/۱۵۰۷ - ۹۳/۰۶/۲۶ اعلام داشته است: «احراز مستثنیات دین بودن اموال در صورت بروز اختلاف و تعیین تکلیف در این خصوص با دادگاه مربوط می‌باشد». یعنی چنانچه بین محکوم له و محکوم علیه در مورد مستثنیات دین اختلاف حاصل شود تعیین تکلیف با دادگاه مربوطه خواهد بود.^۱ البته منظور از دادگاه مربوطه با توجه به توضیحات ارائه شده مبهم و نامشخص است. در نهایت می‌توان حسب نظر برخی از اساتید این اختلاف رویه را به این نحو تعدیل نمود که در بدو امر، دایره اجرا و در رأس آن قاضی یا دادرسی علی‌البدل اجرای احکام مدنی، مکلف به اجرای قانون است و مطابق قانون، توقیف و فروش اموال مشمول مستثنیات دین ممنوع است.

بنابراین چنانچه به هر نحوی دادرسی اجرای احکام از موضوع اموال مشمول مستثنیات دین آگاه شود باید از توقیف و فروش آن خودداری نماید. لیکن در مرحله بعد چنانچه طرف مقابل به این تصمیم اعتراض نمود و در واقع معترض آن شد مطابق

۱. مهاجری، آیین دادرسی اعسار از محکوم به، صفحه ۲۵۹

نص ماده ۵۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تفسیری که از آن شد در این مرحله، رفع اختلاف با دادگاه صادر کننده اجراییه خواهد بود. در صورت ارسال نیابت هم، به نظر در مرحله اول، واحد اجرای مجری نیابت ملزم است به نیابت از واحد اجرای معطی نیابت، کلیه قوانین و مقررات را در خصوص توقیف و فروش اموال رعایت نماید از جمله این مقررات رعایت موارد مستثنیات دین است. لذا در بدو امر باید از توقیف و فروش اموال مشمول مستثنیات دین خودداری نماید مگر اینکه در متن نیابت ارسالی توقیف مال خاص تعیین شده باشد که مرجع مجری نیابت در هر صورت باید توقیف کند و در فرض حدوث اختلاف بین طرفین در مورد اموال توقیف شده، مطابق ماده ۵۲۵ ق.آ.د.م مراتب راجعت رفع اختلاف از طریق واحد اجرای معطی نیابت به نظر دادگاه صادر کننده اجراییه برساند.^۱

۳-۳-۶. رعایت مقررات مستثنیات دین در موارد اعاده عملیات اجرایی به حالت سابق

پرونده: چنانچه در اجرای حکمی محکوم به از محکوم علیه اخذ و به محکوم له پرداخت یا تحویل داده شده باشد و حکم صادره به جهت اعاده دادرسی بلا اثر شده باشد و حال محکوم علیه تقاضای اعمال ماده ۳۹ و اعاده وضع به حالت سابق را داده باشد؛ جهت استرداد محکوم به رعایت مقررات مستثنیات دین الزامی است؟ با توجه به صراحت ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی که مقرر می‌دارد: «هرگاه حکمی که به موقع اجرا گذارده شده بر اثر فسخ یا نقص یا اعاده دادرسی به موجب حکم نهایی بلا اثر شود عملیات اجرایی به دستور دادگاه اجرا کننده حکم به حالت قبل از اجرا بر می‌گردد و در صورتی که محکوم به عین معین بوده و استرداد آن ممکن نباشد (مأمور اجرا) مثل یا قیمت آن را وصول می‌نماید. اعاده عملیات اجرایی به دستور دادگاه به ترتیبی که برای اجرای حکم مقرر است بدون صدور اجراییه به عمل می‌آید.» و چون حکمی که به موقع اجرا گذاشته شده رفع اثر می‌شود لذا با توجه به بلا اثر بودن حکم، وضعیت باید به حالت سابق اعاده گردد و با عنایت به ماده ۵۲۳ که به طور مطلق از لفظ دین استفاده شده است و از طرفی وجوهی که

۱. شاه حسینی، همان، چاپ اول، صفحه ۷۴